

(۱۳۳)

مفسدان دعوی کار پیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک پیوسته زهر حرمان مدعا جشانند و همپشمان باد پیمایش را گردون مدام غبار ناکای در چشم امید افشانند بیخرد ننده پروری که از سلسله انقیادش برآمده راه خود مری پیماید حاصله تنبیه روزگارش پای فرماید و کومه اندیش سبکسری که سر از ربنقه اطاعتش کشیده آهنگ بالا دوی نماید پپای خود گرفتار بند تقدیر آنگ بدصحتان انجمن غرور را حاتی اقبالش هم در لول بزم از پا در اندازد و بی ادبان بساط نخوت را ناصح تدبیرش بند از حبس و بند سازد متانت قوت رایش خام طمعان دعوی پیشه را به پختگی بر زمین ادبار زند و درست نقشی بخت والایش کج باز ان نفاق اندیشه را در ششدر مکانات انگند • • نظم •
چو بخشد حق یکی را سربلندی • دهد ز ارماف خویشش بهره مندی
ز لطف خود توانائیش بخشد • بملک و جاه یکنائیش بخشد
بلی آنکس که ظل ذوالجلال است • شریکش چون شریکش محال است
شهنشه فرد می باید در اقلیم • در یکتا بود در خورد دیهیم
شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر
است که چون انریدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه منهور
ریاست کبری و خلافت عظمی را بنام نامی او رقم سعادت کشیده
و ذات قدسی خصالش را در صفات جمال و جلال بذات بیهمال
خویش تشبیه بکمال بخشیده لجرم آن یگانه دودمان اقبال را که
مظهر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهنشاهی است بصفت تفرده
و یکنائی در خلافت و فرمان رزائی از نقص مشارکت اقبال مبرا

(۱۳۶)

میخواهد و پیوسته دعوی کیشان فتنه جو و شرکت اندیشان محال طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض شوکتش را از نخل بی ثمر وجود این گروه باطل پرده پیرایش میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشیده جهانیان در سایه حمایتش مرفح نشینند و از شاخسار مکرمتش میوه عدل و انصاف چینند چنانچه پرتو ظهور این معنی از فتنه جوئی و تبه رائی مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بمر پنجت تدبیر و انبال والای خدیو جهان بر ساحت ضمیر آگاه دلق روشن و تابانست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تپی دست نقد شعور را بمقتضای خامی و نادانی و غرور دولت و جوانی دماغ هوش از سودای تمغای سلطنت و جهان بانی آشفته بود و از خام طمع همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حضرت اعلی دعوی وراثت ملک و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمان روائی و سریر آرائی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم در مبادی منوج عارضه آن حضرت که بشامت تبه رائیهای دارا بی شگوه خبرهای موحش کشور آشوب در اطراف و انکاف مملکت شیوع یافته بود در کجرات بمجرد استماع این خبر شورش اثر بی تحقیق حال و اندیشه مآل از بیخ و صلگی و تنگ ظرفی رایست استقلال و استبداد انراخته بر تخت نشست و خود را بمرج الدین ملقب ساخته ام سلطنت بر خویش بست و خطبه و مکه بنام خود کرد و فوجی به بندر صورت که در آن وقت باقطاع پرده آرای هودج عزت نور انزای عبستان ابهت ملکه تفسی نقاب خورشید احتجاب بیگم

(۱۳۵)

صاحب تعلق داشت فرستاده قلعه آن را بقهر و استیلا با اموال و اشیای که از خالصه شریفه سرکار پادشاهی و نواب علیه در آن جا متصرف گشت و دست تعدی و تعرض با اموال و امتعه مردم دراز نموده کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه محمد شریف پسر اسلام خان مرحوم را که از خانه زادن شایسته درگاه خلائق پناه و متصدی مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا محبوس ساخت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را که از بندهای روشناس بارگاه خلافت بود و بموجب امر اشرف (علی) بشفل دیوانی و کفالت مهمات سرکار اوقیام داشت بی صدور جرمی وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنه عدم یکجہتی بدست خویش بقتل رسانیده بانواع خود سری و شورش افزائی پرداخت و عملیه طبل سرکشی و خود رائی نواخت و با وجود قرب جوار باین برگزیده لطف پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود بر قامت استعدادش زیبا و خلافت و جهان پیرائی کسوتی بر پیکر اقبالش زیننده و رسا و از نرط ادب پروری و سعادت منشی اصلا تغیر وضع نکرده اختیار جلوس بر اورنگ فرماندهی نفرموده بودند برین جرأت و خیرگی اقدام نمود و بعد ازان که کذب آن اخبار موحشه ظاهر شد و بتحقیق پیوست که حضرت اعلی را اگرچه بیماری طاری گشته و ضعف و فتور عظیم در قوی رفته اما هنوز شمع هدایت با برکت آن حضرت در انجمن همتی فرزان امت از انجا که هوای خود سری در سرش جا گرفته مدهوش لذت سلطنت عاریتی شده بود تغیر اوضاع نا پدید داد و طرفه تر آنکه در

(۱۳۶)

ادخر حال که فی الجمله از مستی غرور و نادانی بهوش آمده بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل اشفاق خدیو عطونمت پرور قدسی اخلاق زده بود و در پناه حمایت شاهنشاهانه در آمده چاره کار در مطابعت و همراهی آن برگزیده الهی اندیده میخواست که بوسیله شفاعت آن حضرت شاهنشاهی در خدمت حضرت اعلیٰ بعد از اداهای خارج و حرکات نا هنجار خویش پردازد و ناهموزیهای خود را هموار سازد و از نادانی و بی خردی ترک اوضاع سابق و اطوار نکوهیده نالایق لکرده تخت و چتر و مائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت و شهنشاه دانش پرور کمال خود این سفاهتها را بر جاهلی و خورد حالی محمول داشته از کمال بزرگی و دانائی این مراتب را از در میگذرانیدند و بمقتضای عطوفت و اشفاق و نهایت بردباری و حسن اخلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودند که شاید رفته رفته بقیح آن اطوار نا-سوار متفطن گشته ترک زیاده صریحا نماید لیکن از آنجا که پرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش و شعورش گشته بود اصلا او را تنبیه حاصل نشد و از مستی شراب غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا بی شکوه و وقوع سوانحی که در معتقر الخلافت اکبر اباد روی داد چون دید که امر سلطنت و فرمان روائی باین زیجندگ اوردنگ جهان کشائی قرار گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار در آمد عرق حسدش حرکت نموده وانغوی خوشامد گویان و تحریک فتنه جویان ضمیمه سودای غرور و مالمی، خولیا می پلدار او گشته

(۱۳۷)

بتازگی هوای سلطنت در عرش افتاد و از بی دولتی باد نفاق و مخالفت در دل پخته سرهمسری خازیدن آغاز نهاد و بمزم فتنه و فساد و قصد سرکشی و استبداد با وجود فقدان خزانه و وجه تنخواه موجب سپاه در صدد توفیر لشکر شده امرا و بدههای بادشاهی را بانواع استمالت و اقسام ملانمت بجانب خود دعوت مینمود چنانچه جمعی از کوتاه اندیشان ناماعتبت بین که مرد خویش را از زیان نمیدانستند به تحریک بی سعادتگی بار گرویدند و مناصب نامناسب و زرهای بی موجب و خطاب های بیجا ب مردم بی سرو پا داده اسباب شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف و تبذیر کشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میبرد و خیالهای خام و هوس های فاسد نا تمام در سر داشت و بنابراین اندیشه های محال هنگام نهضت رایات اقبال از مستقر الخلفه اکبر آباد نخست در رفاهت مرکب جاه و جلال تملل و امهال و رزیده بهانها آغاز کرد و آخر که قرار بهمراهی داد چند روز بعد از جنود مسعود ازان مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر ظفر اثر آمد و بفاصله چند کوره دور از اردوی همایون نزول گزیده در کمین انتهاز فرصت کین بود لجرم در دفع ماده شورش انگیزی و مخالفت او که مودی بفصاح حال بلاد و عباد میشد و ازان فتور عظیم در امن و آرامش جهانیان راه میدیافت بر پیشگاه ضمیر منیر شهنشاہ عالم گیر این رای دلپذیر جلوه نمود که آن بی ادب محال طلب را بلطائف دانش و تدبیر دستگیر نموده بعنوانی که مستلزم فتنه و آشوبی نباشد تنبیه و تادیب نمایند و گلشن ملک و دولت از خار اقتصادش

(۱۴۸)

به پیرایند و بذابریں عزم مصلحت احاس چهارم ماه مبارک شوال
 که موکب جهان پیرا دران روی قصبه منہرا اقامت داشت چون
 مقرر شده بود که آن بدبخر نفاق پوره که بعد از جنگ دارا بی
 شکوه تا این هنگام بعز بساط بوس فرجیده بود بملازمت اقدس رسد
 رای عالم آرای خدیو عدو بند کشور کشای برین قرار گرفت
 که در همین روز فیروز این اراده والا از قوه بفعل آوردہ فرصت
 کز از دست نگذارند و اورا مجال غدر مگالی و فساد اندیشی ندهند
 • بیت •

بود روشن بردانش پرستان • که باشد دست دست پیش دستان
 زبان دهر را به زمین مقل نیست • که گوید دست پیشین را بدل نیست
 لهذا در آوائل این روز که آن بی بهره جوهر دانش بکورنش آمد
 اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده خلایق را از شر شورش و افسادش
 رهانیدند و چون بودن او همراه موکب ظفر پناه بمقتضای مصلحت
 نبود بصواب دید رای صائب بعد از در پاس شب آن تیره روز فتنه
 اندوز را بعمده ندویان دولت خواه شیخ میر سپرده و دلیر خان را
 با جمعی همراه کرده بقلعه سپهر بنیاد شاهجهان آباد فرستادند
 که آنجا پای بند زندان مکانات باشد بالجمله روز دوم وقوع این
 قضیه که دران منزل فیروزی اثر مقام بود راجه جیسلگه که برهبری
 بخت بیدار از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده متوجه
 سده اقبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان جاه و جلال گشته
 بمعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و نیل با ماده نیل عرف
 لختصاص یافت و کیرتسنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

(۱۴۹)

بی شکوه بوطن رفته بود و را یسنگه^(۵) برادر زاد^(۶) راجه جسونت سنگه و سیدنخیروز خان بارهه و جمعی دیگر از بندهای عتبه خلانت که همراه راجه جی سنگه آمده بودند و ابراهیم خان خلف علیمزدان خان که بعد از شکست دارابی شکوه بمقتضای خاصی جوانی خود خود از زبان نشناخته همراهی مراد بخش اختیار کرده بود معادت آستان بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت مر بلفند شدند و کنور لعل سنگه بمرحمت سر پیچ و طرک مرصع تارک مباحات افراخت و ارمی برادر را نا که همراه پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بعنایت دهکده کی مرصع مباحی گردید و قطب الدین خان خوبهگی و راجه دیبی سنگه بندیله رسید حسن ولد سید دلیر خان و سید منصور بارهه و رحمتخان و دل دوست ولد عرفراز خان قدیم و دلدار بیگت برادرش و مجاهد بیجا پوری و محمد عابد^(۷) نیلا وزی و منوهر داس پسر غریب داس میسودیه و چندی دیگر از بندهای آستان خلانت که در سنگ همراهان مراد بخش انتظام داشتند و علیقلی بیگت و میر فداح از سرداران او و میر مهدی میر سامان و هائر نوکران عمده و متصدیانش برهبری بخت بیدار احرار دولت ملازمت اکسیر خامیت نموده خلعت نوازش پوشیدند و همگی در خور حالت و شایستگی از میامن فضل و احسان گیتی خدیو مالک رقاب کامیاب گردیدند و همچنین مجموع سپاه و لشکریانش را که از سابق و لاحق زیاده تر بر بیست هزار حوار بود حکم معلی

(۵ ن) ولد راز امر سنگه را تهور (۶ ن) محمد عابد بهلادی

(۱۴۰)

صادر شد که بختیاریان عظام جوق جوق از نظر انور بگذرانند و بمناسب
و مواجب مناسب صرفراز ساخته ضمیمه مواجب انجم شمار گردانند
و از زمره که مذکور شدند قطب الدین بمنصب سه هزار و سی هزار
سوار و سید منصور باره بمنصب سه هزار و پانصد سوار و
سید حسن بختاب خانی و منصب دو هزار و سی هزار سوار
و سجاد بمنصب دو هزار و سی هزار سوار و دلفروست بختاب
سردار خانی بمنصب دو هزار و سی هزار سوار و علیقلی بیگ بختاب
علیقلی خانی و منصب دو هزار و سی هزار سوار و رحمت خان
بمنصب دو هزار و سیصد سوار و دادار بیگ بختاب دادار خانی
و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر فتح بختاب فتح خانی
و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد عابد بمنصب هزار و
سیصد سوار و منوهر داس بمنصب هزار و چهار صد سوار و میر
مهدی بمنصب هزار و سیصد سوار تارک امتدیز افراختند ششم ماه
مذکور مواجب نصرت طراز ازان فرحنده منزل باهتزاز آمده پنج
کوچ متواتر نمود و یازدهم مقام کرده دیگر تا خضر آباد جای
اناست نکردند و در عرض این چند روز خجسته جمعی کثیر
از بندهای عتبه سلطت مطرح انوار مکرمت گشته بمواهب
ارجمند مباحی گردیدند از انجمله پرموی دکنی باضافه هزار
سوار بمنصب سه هزار و سی هزار سوار ناصیه انتخار افروخت
و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دو هزار و سیصد سوار
و ابو الفتح پسر دیگرش بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار
و بزرگ امین پسر میومی بمنصب هزار و سیصد سوار رتبه

(۱۴۱)

سرفرازی یافتند و حسنعلی ولد اله وردیخان که هنگامی که شجاع از حلیمان بی شکوه و راجه جیسنگه عزیزمت یافته به بنگاله شتافت از پدر خویش که رفاقت شجاع گزیده جدا شده پلشکر پادشاهی ملحق گردیده بود و درینولا بواسطت راجه جی سنگه دولت زمین بوس دریافته بخطاب خانی و منصب هزار و پانصدی هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت اله ولد سعید خان بهادر مرحوم بخطاب نصرت خانی و کامگار ولد کامیاب بخطاب خانی و شیخ عبد العزیز بخطاب عبد العزیز خانی و اله یار بیگ میرتوزک بخطاب اله یار خانی سرمایه مباحات و کمرانی اندوختند و رام سنگه ولد رتن راتهور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه گذارش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تیغ مجاهدان جنود اقبال شربت هلاک چشید عاطفت خسروانه از روی ذره پروری و خانه زاد نوازی که شیمه کریمه این گوهر افسر سرفرازیست بمنصب هزاری هشت صد سوار و عطای جاگیر در وطن بدستوری که رتن داشت نوازش نمود و فرمان شد که به پیشگاه حضور رسد و از خزانه انعام پادشاهانه شصت هزار روپیه^(۲) بچندی از ملازمان رکاب دولت و مبارزان بهرام دولت عطا شد و درین ایام راجه رای سنگه میبودیه که در جنگ اوجین چنانچه سابق ذکر یافت در ملک رفاقت راجه جسونت سنگه انتظام داشت و پس از انہزام بوطن شتافته بود دولت ملازمت یافته غبار آمدان سلطنت را مندل ناصیه اعتبار

(۲ ن) هشت هزار روپیه

(۱۴۲)

صالحیت و بعنایت خلعت و احب و نبل و جمدهر مرصع تازک
عزت پر امراخت چهاردهم حضرت اباد مرکز دائره اقبال گفته
صمات دلپذیرش از نزول اشرف بیت اشرف دولت شد درین
روز دانشمند خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین
شده بود در دارالخلافت شاهجهان آباد بسر می برد فیض اندوز
ملازمت همایون گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و روز
دیگر که آنجا مقام برون شیخ مبرو دلیر خان که چنانچه گذارش
یافت برمانیدن مراد بخش بقلعه شاهجهان آباد معین شده بودند
شرف بساط بوس دریافتند درین اوقات خجسته آثار بوماطت
مذہبان درست گفتار بمصامع جاه و جلال رسید که دارا بی شکوه
باطل پزوه خسران مآل باوجود آن همه خذلان و نکال که نتیجه سوء
انعال او بود هنوز متذبه نشده راه بصلاح حال نبرده است و ترک
فتنه اندیشی و نفاق انگیزی نجسته عاقبت را مغفتم نهمرده و
از صحال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشه نا تمام
در صده تدارک و تلافی است و روز بروز از مردم واقعه طلب فتنه
جو جمعیتش می افزاید و بهیچ وجه ترک خود رائی و شورش
افزائی نمی نماید چنانچه در اثنای فرار چند روزی که در سهند
اقامت داشت باصوال راجه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات
آنچه کله بار متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن رانده کشور
اقبال و قبول بسهند از دور اندیشی و پیش بینی از هر راه کناره
گزیده به تکیه جنگل زنده بود دست تعدی دراز نموده کسان
به تفحص و تجسس ذخائرش گماشت و قریب بیست لک روپیه

(۱۴۳)

از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود و مردم نشان دادند
بز آورده متصرف گشت و از آنجا بعزم دارا لمطلنت لاهور که باقطاع
او تعلق داشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها از
جمیع گذرها فراهم آورده بعضی را شکست و پارۀ را غرق نمود و
داود خانرا که از سرداران عمده او بود با برخی از لشکر در گذر
تلون که گذر متعارف و مقرر آن آب است گذاشت باین اندیشه
فاجده که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل و لای
قابل عبور مویک منصور نیست و از طغیان آب دریای ستلج پایاب
ندارد و کشتی مفقود است بچند از صدمۀ عساکر جهانکشا ایمن
خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریاها پایاب و راهها
قابل عبور جنود ظفر مآب نگردد توجه رایات خورشید تاب بصوب
پنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در بلده لاهور
که از خزائن بادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه باقور خانه
و توپ خانه و دیگر کارخانجات و امباب تجمل و ادوات نبرد و پیکار
در آنجا بود بفراف بال باصلاح حال خود پرداخته لشکر و سپاه جمع
خواهد ساخت و دیگر باره لوای صحاربه و جدال خواهد افراخت
غافل ازین معنی که نهال درلئی که اراده ازلی بپرکندن ریشه آن
تعلق یابد به آبیاری سعی و تدبیر برگ بقا نگیرد و کلخ حشمتی
که حکمت ایزدی انهدام اماحش خواسته باشد بمعماری جهد و
کوشش مرمت نپذیرد مجمله بعد از ظهور این احوال رای عالم
آرای خدیو کشور اقبال چنین اقتضا نمود که آن تباه اندیش گینه
خورا که قدرمافیت و حکمت ندانسته هنوز مهیای فساد و آمادۀ

(۱۴۴)

عناد بود در لاهور فرصت ثبات و درنگ و مجال سامان احباب
فتنه و جنگ نداده ساخت بهنجاب را از خار وجود فتنه آمودش
بپزدازند و این مهم ظفر فرجام را بعهده امرای عظام که در عقب
آن بد ماقتب تیره سر انجام معین شده بودند گذاشته خود بنقص
افس هم دران زودی همت خسرانند بدفع او گمارند و اگرچه موسم
برشکال بود و از کثرت آب و زبور گل ولای عبور عساکر جهان پیدا
براه بهنجاب متعسرین متعذر می نمود و بر تقدیر طی مسالک و قطع
مراحل گذشتن از آب منلج و بیابان فقدان کشتی و عدم پایاب و
بارجود ممانعت و مدافعت غنیمت خسران مآب در تصور و خیال
همگان نمی گنجد و قطع نظر ازین مراتب بر مویکب جهان نوره
که درین سال همایون فال تعب و محنت بکمال کشیده معافتهای
بعیده پیموده بود و مکرر اقدام بر حرب و جدال و تحشم صفت آزای
و قتال نموده عزیزمت این یورش ظفر اثر بی آنکه روزی چند
تمکن و اقامت واقع شود و مپایه منصور از رنج سفر و محنت شاق
بر آید بغایت صعوبت داشت و اکثر عمدها و ارکان دولت نیز
درین موسم تجویز این نهضت همایون نمی کردند لیکن از آنجا که
پیوسته مقاصد و مرادات این برگزیده ذوالجلال ساخته و پرداخته
کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این دست پرور اقبال بتلقین الهام
و بانیت درینباب رای ظاهر بینان و کنکاش عاقبت گزینان را
مفطورنداشته بتعلیم سرورش بخت و صواب دید همت و الا عمل نمودند
و بروفق مضمون [فَإِنَّا عَزَمَتْنَا فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] شیمه تسمیه
توکل را که پیوسته نقد وقت و حال و سرمایه حصول امانی و

(۱۴۵)

آمال آن حضرت است رفیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت پنجاب مصمم فرمودند و چون فرخنده ساعت میمنت قربانی که اختر شامان والا نظر و دقت هلیجان اصرار آسمانی برای جلوس مسعود بر سریر کمرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده با اختیار آن رقم سعادت بر صفایح تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز مبارک جمعه غره ذی قعدة موافق یازدهم امر داد بود و وقت و فرصت آن وسعت نداشت که داخل دارالخلافه شاهجهان آباد و قلعه مبارکه فیض بنیاد گشته بسر انجام لوازم و اسباب و تمهید قواعد و آداب این امر جلیل القدر بذوعی که معمول این دولت روز افزون و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است پردازند بر پیشگاه خاطر قدسی مآثر پرتو افکند که این مهم لازم الانصرام و عزیمت نصرت انجام را که عین صلاح دین و دولت و حریمه نظام ملک و ملت بود بدین سبب در عقد تاخیر و تعویق نینداخته بجهت ادراک این سعادت میمنت ترین در باغ فیض بنیاد اعزاز باد که نسخه از فرروس برین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است چند روزی اقامت نموده در سعادت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال جلوس اجال فرمایند و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این محفل انبساط بآنچه در سعادت وقت و فرصت گنجد اکتفا نموده بزودی متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر مقامد علیا که خاطر ملکوت ناظر از معظمت مراتب ملک پیرائی و جلائل مهوات کشور کشائی هندوستان پردازد و گلشن حشمت و ابهت از خس و خار وجود مفسدان دعویگر بالکلیه پیرایش

(۱۳۶)

پذیرد بفراف بال و جمیعت خاطر تمهید مراسم جشن و سوز
 سرانجام لوازم عیش و سرور چنانچه شایسته جلالت قدر و شان این
 دولت جهان مدار و مزار شوکت و عظمت ملاطین گردون اقتدار
 باشد نموده در خجسته ساعتی دیگر اورنگ سلطنت و حریر خلافت
 بجلوس اشرف والا پایه گردانند و خطبه و مکه را بنام نامی خویش
 پایه سعادت و هراکه میمنت بخشد بنابرین مقدمات پرتو ورود
 بساعت دار الخلفه نیفکنده داخل شهر نگشتند و شانزدهم مرکب
 ظفر طراز از خضر آید باهتر از آمده باغ سندر باری که بمسافت
 یکروزه از دار الخلفه بسمت دار السلطنت هور واقع است از فرنزول
 اشرف نصارت و خرمی پذیرفته دو روز دیگر آنمکان فیض نشان
 بیمن اقامت شهزاده عالم گیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت
 بادشاهانه راجه جیسنگه را باعام محالی که یکرور دام جمع آن بود
 رتبه امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره و علم رایت
 مباحات انراشت و سیادتخان که بنظم مهمات دار الخلفه و حرامت
 قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده
 بمعنایت خلعت تشریف اندخار پوشید و فدایبخان مهین برادر بهادر
 خان که فوجدار میان دو آب بود تقبیل سدا سپهر تمثال نموده بعطای
 خلعت و احب و نقاره و علم مشمول نوازش شد و باضافه دو هزار
 و پانصدی هزار سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
 والا رتبهکی یافت و قطب الدین خویشکی بفواجداری سرکر مورتهه
 معین گشته بمعنایت خلعت و احب و نقاره و علم مشمول نوازش
 شد و فوجداری سرکر لکنو از تغییر ایرج خان بدایر خان مفروض

(۱۴۷)

گشته جمابخان پسرخان مذکور بذیابیت پدر بتقدیم آن خدمت ماسور
و بمنصب هزاری چهار صد سوار مربلندی یافت نوزدهم خدیو
گیتی حنان قرین دولت و بختیاری از باغ مندر باری کوچ
فرموده مرا بستان فیض بیداد اعز آباد را از فرنزول مسعود طراوت و
شادابی افزودند •

فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم
منقلا بکنار آب ستلج و تعیین امیر الامرا با جنود
ظفر پیر اسمت هر دو از بجهت صدرالسلیمان بی شکوه

درین ایام مرخنده انجام رای گیتی آرای حضرت شهنشاهی
چنین اقتضا نمود که فوجی از جنود اقبال بحر کردگی عمدة السلطنة
خلیل الله خان بلشکری که پدانشلیقی بهادر خان بتعاقب دارا
بی شکوه معین گشته بود ملحق سازند تا هر دو لشکر یکجا جمع
شده بکنار آب ستلج رسند و آنجا رحل اقامت انگذند تا وصول
موکب منصور بتدبیر عبور از آب مذکور پردازند و تفحص و تحقیق
گذرها نموده موانع احوال آنصوب معروض بارگاه اجلال سازند بلابران
بیست و چهارم ماه مسطور آن نوین اخلاص آئین را بعطای
خلعت خاص و نایل و شمشیر نواخته رخصت فرمودند و میرخان
خلف او بمرحمت خلعت و اسب و علم باضافه هزاری هفصد
سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و روح الله پسر
دیگرش بمرحمت خلعت و اسب نوازش یافته با پدر مرخص
گشتند و طاهرخان و رایمنگه راتهور هر یکا بعنایت خلعت و اسب

(۱۳۸)

پاماز طلا و نیل و قباک خان بعنایت خلعت و اسپ و عبد الله خان
 سرائی برحمت خلعت و نیل و انعام هفت هزار روپیه و بکه تازخان
 بعنایت خلعت و نیل و مید منصور خان باره بعنایت خلعت
 و عبد الله بیگ و علمبردان خان برحمت نقاره و اسپ و مید منور
 باره و اردیبهان را تهور هر یک بعنایت اسپ و شهباز خان
 افغان و آتش قلماق و گروه دیگر از ملازمان رکاب دولت و مبارزان
 بهرام دولت با خان مذکور معین گشته بمراحم و مکارم خسروانه
 سفخر و مباحی شدند و چون بعرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه
 باجمعی از نوکران خود پدرش که همراه او مانده بودند از آن روی آب
 گذر عنان ادبار بسوی هر دو در تانته بقصد اینکه در آن حدود به
 معارفت زمینداران آن مرزوبوم از آب گذشته اگر تواند از راه بوریه
 و مهارنپور خود را بحدود پنجاب رساند و بدارا بی شکوه ملحق
 شده ضمیمه جیش و تنه و علاوه مالد فساد او گردد خدیو درو بین
 دانش آئین را دفع و استیصال آن شعبه در حد خصوصت و عناد
 که باعث قطع بیروبال و موجب ضعف حال پدر تنه گرد سگالش
 بود در کیش مصلحت بینی و صواب اندیشی لازم و متحتم نموده
 عمدت امرای رفیع مقدار امیرالامرا را با نوجوی از عهاکر نصرت
 شعار بسمت هر دو در تعیین فرمودند که سد راهش شده بکفایت
 مهم از پردازد و آن نوئین بلند مکان را هنگام رخصت بعطای
 خلعت خاص و شمشیر و نیل با مالد نیل و دو اسپ با ساز طلا
 نواختند و فدائی خان برحمت اسپ و نقاره و سودی خان
 برحمت خلعت و اسپ و نیل و شمشیر و انعام پانزده هزار روپیه

(۱۴۹)

و سید فیروز خان بارهه بعنایت اسپ و محمد طالب ولد امیرالامرا
بخطاب عقیدت خانی و مرحمت اسپ و بزرگ امید برادر خورد
او و سید علی اکبر بارهه و کشن سنگه و سید لطف علی و جمعی
دیگر از بندهای شہامت پرور و مبارزان جنود فتح و ظفر
بآن زبده امرای عظام معین گشته هر یک در خور حال مشمول
عنایت بادشاه دریا نوال شدند و سید شجاعت خان به تہانہ داری
هر درار تعین یادت بالجملہ شہنشاہ جهان تا رسیدن ساعت جلوس
مبارک در باغ خلد آئین اعزاز بان بتنظیم امور خلافت و جهانکشانہ
و تمہید مقدمات جشن سرور آرائی و سرانجام اسباب پرورش پنجاب
و تجهیز و تعین جیوش نصرت مآب بدفع و امتیصال اعلاہی
خسران مآب پرداختہ قرین دولت اقامت داشتند و ہر روز بانواع
اصطناع و احسان و اقسام اکرام و انصال پرتو انوارش بحال بندہای
عقیدتمند و فدویان ارادت سگال افکنده ہمت بلند نہمت بر
کام بخشی خلائق میگماشتند و درین ایام ایرج خان کہ از نظم
مہام سرکار لکھنؤ معزول شدہ بود از انجا رسیدہ بتقبیل عنبہ خلافت
چہرہ افروز طالع گردید •

زینت یافتن تخت شہنشاهی و اورنگ گیتی

پناہی بہ جلوس مسعود طرازندہ افسر و

برازندہ سرور شہنشاہ جهان دار عالمگیر

چون حکمت کاملہ حضرت آفریدگار و دانای نہان و آشکار

بہر مدتی کہ حال روزگار باختلال گراید و مزاج زمانہ از منہج

(۱۵۰)

اعتدال انحراف یابد بمقتضای کمال مصلحت بینی و انت
شامله بتجدید نظام کارخانه ایجاد تعاقب گیرد و خواهد که گهن بنای
عالم تکوین از نور رونق و زینت پذیرد افسر خلافت و فرماندهی
بر هر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهانداری
مپارد که ملک و ملت در سایه حراستش از آفت خلل و نقصان
ایمن و سپاه و رعیت در پناه سیاستش از آسیب ظلم و ظمیان
مطمئن باشند عرصه شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساحت هفت اقلیم
از پرتو مکتومتش چون مشرق خورشید بفرورغ آمدناب جهانتاب منور
گردد سر از خط شرع بر ندارد تا طغرای سعادت جاوید بنام
نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یزدان نه پیشچند تا گردن
سرکشان بکمند فرمانش در آید در لباس بادشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجای آرد و درزی سلطنت و فرمان
روائی همت بر فرمان برداری خالق بدچون گمارد قدم بر سریر
دولت بآن نیت گذارد که احکام دین را بر کرسی نشاند و خلعت
سلطنت و کامکاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را
تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و سیاست را
بلطف و نوازش آسینزش دهد و بسعادت ازای کسوت خلافت و
سروری بطراز شریعت پروری آرایش نماید کشایش کار فرو بسته
بفتح کشوری حساب کند و مید قلب دلخسته را بتسخیر اقلیمی
برابر شناسد تدبیرش را خاصیت حکم تقدیر باشد وصیت سخایش
چون جوهر شمشیرش عالمگیر بمیامن عدل و انصاف داد دهی

(۱۵۱)

مظلومان و غمخور رسمی مستمندان نماید و بحسن دالیش و بیفش
خریدار مطاع هنر و قدر دان جوهر خردمندان باشد هم کشور صورت
بمیامین فیض و جودش معمور شود و هم دارالملک معنی از وجود
مصمودش رونق پذیرد و بتعظیم او امر الهی لوامی عزت و عظمت
بر انرازد و اجتناب از مناهی و ملامتی شعار و دثار خویش
سازد بجواهر مفاخر و آلی معالی شاهد ملک و ملت بیاراید و
ذکر محاسن و مکارمش بر باد پای السنه و افواه بصیط جهان پیماید
بلفائف اکرام و رضائف احسان دلهای آزادگان در قید کمند محبت
خویش آورد و بشرائف عاطفت و جلائل عطا وارستگان را بسنه
زنجیر والای خود سازد •

• نظم •

جهاندار باید که کار جهان • کند راست بر داب کار آگهان
بخلق خدا مهربانی کند • بدین گله حق شبانی کند
برحم آتش جوزتسبکین دهد • ز ظالم ستاند بمسکین دهد
بدارد بتدبیر ناموس ملک • کند پیک اندیشه جاموس ملک

شاهد صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو
عالمگیر امت که چون از روز نخست کلک تقدیر نسخه این صفات
حمیده و فہرمت این خصال پسندیده در دفتر خلقت بنام ناموسی
آن حضرت نوشته و دست فضا طینت میمنت آئینش باین اخلاق
کامله و ملکات فاضله سرشته بود چنانچه از آغاز طلوع صبح ولادت از
مشرق سعادت بموجب مضمون این خجسته مقال که • نظم •
بشہزادگی شاه صاحب فرست • کہ در غنچگی گل تمام انصرمت
بزرگان بزرگ اند ز آغاز کار • ز خاور دمد مهر کامل عیار

(۱۵۲)

بوارق این محامد و لوامع این محامن از ناصیهٔ حال فرخندهٔ مآل
آن طرازندهٔ صریر حشمت و جلال می تافت و از مبداء جهان
افروزی و ابتدای عالم آرائی فروغ اورنگ نشیندی و لمعهٔ فرمان
روائی از جبین انوار آگین آن زببندگ سلطنت هفت کشور جلو
ظهور داشت سواد خوانان صحائف پیش بینی را پیوسته از مشاهده
انوار فرد کمالش ظاهر و هویدا بود که عنقریب بتائید ایزدی
همای سلطنت در سایهٔ چتر گردون سایش بال اقبال خواهد کشود
و شهباز طالع کشور کشایش بصید طائر ملک پروراز خواهد نمود لاجرم
کار کزان آسمانی بافتضای حکمت ربانی پیوسته ابواب حصول آمال
و آمانی بر روی دولت آن حضرت می کشودند و سرانجام اسباب
حشمت و کامرانی و تمهید موجبات خلافت و جهان بانی می نمودند
همواره بخت هوا خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار دیدگ امید
بر شاه راه از منده و ادوار کشاده انتظار ورود این ساعت مسموم می برد
و چرخ پیر طفلش در ترصد وصول این عید دل افروز روز می
شمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلل و نقور بارگان و قواعد ملک
راه یافته بود و رونق و نظام از کور دین و ملت بکلی رخ تافته سرکشان
واقع طلب از نزدیک و دور رایت نخوت و غرور می افراختند و
مفسدان فتنه جو از هر گوشه و کنار طبل فساد و عناد می نواختند
بمیامین اقبال بیزوال و برکت عنایات قادر ذوالجلال خورشید عالم
آرام سلطنتش از مطلع سعادت و نبروزی پرتو جهان افروزی جلو
گر آمد و آرزوی دیرینهٔ روزگار برآمدهٔ زمان انتظارش بسر آمد و
روز مبارک جمعه غرهٔ ذی قعدة سال هزار و شصت و هشت هجری

(۱۵۳)

مطابق یازدهم مرداد در عمارات دایمیر باغ فیض بنیاد
ایزاداد •

• ع •

که همچو روضه جنت مدام خرم باد

بفرمان واجب الازعان پشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط
انبساط گسترده جشنی والا و مجلسی دلگشا ترتیب دادند و ابواب
عیش و سرور و طرب و سرور بر روی عالمیان کشیدند • • نظم •
چو خلد برین بزمی آراستند • برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند داز • برامشگرمی زهره برداشت ساز
چو گل عالمی را ز عیش و طرب • فراهم فمی آمدن از خنده لب
جهان مجلس آرائی از سرگرفت • زمین را نگین وار در زرگرفت
و بعد از انقضای پانزده گهری و بیست و دو پل از روز مذکور که
موافق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی باشد شهنشاه
کامبخش کامکار با تخت بیدار و دل هوشیار قربن فرایزدمی و تائید
الهی بر تخت سلطنت و شهنشاهی و سربر فرمابدهی و گیتی
پناهی جلوس اجلال نموده پایه امزای اورنگ و سرفرازی بخش
دیهم گردیدند • • نظم •

بر آمد بر اورنگ شاهدشهی • شرف دادش از نوراللهی
شهشاه شد زینت امزای تخت • وطن کرد اقبال درپای تخت
چو از پای او تخت انسرگرفت • بانفلاک خود را برا بر گرفت
صدای نقاره شادبانه و نوای کوس طرب بنوازش گوش ساکنان شهر
از چپ و راست بر خارست و آهنگ زمزمه تحیت و گل بانگ
ترانه دعا از حضاران بهشتی انجمن هزاران ملت بر اجابت نهاد

(۱۵۴)

د امرای رفیع القدر نامدار و نوینان اخلاص منش عقیدت شعار
 به تسلیمات تهذیب تارک آرای سعادت گشته در خوررتبه و منزلت
 دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردون مصیر گیتی
 خدیو عالم گیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از فر
 جلوس فرمانروائی ایام مانند فلک بگام خود دیدند طبق طبق
 زر و سیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن چمن بر تاج هفت
 ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آن زیندند سلطنت هفت اقلیم
 انشانده شد و دامن دامن چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون
 نقار بدر میگرداند بر فرق فرقدان سای خدایگان پیر سریر ریخته
 آمد و از خلعتخانه جود و انصال بادشاهی جامهای رنگارنگ و
 خلعتهای گوناگون گروهها گروه مردم را زیب قامت افتخار گشت
 و هازن مکرمت و احسان سایه الهی دست بخشش کشوده دامن
 آرزوی کامجویان را سالامال نقد مراد کرد • • نظم •
 دران محفل از بذل شاهنشاهی • دل و دیده پرگشت و سخن تهری
 شد از بخشش شاه و الا کهر • جگر گوشه بحر دکان در بدر
 از خلعت دران بزم گردون اساس • چو خورشید شد خلق زرین لباس
 قصصای بلاغت شعار و سخن عتجان نمکده گزار تواریخ بدیعه برای
 این جلوس اقبال پورا یافته اند از جمله کریمه [أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا
 الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ] است که کمال قدرت و غرابت دارد
 رسید عبد الرشید تنوی که در سلک دعاگویان این دولت اند

(۲ ن) سید عبد الرشید بهنومی

(۱۰۵)

مدت اجمت بآن ملهم گشته بر دقائق فهیم اشارت غیبی و حقایق شناسان رموز آسمانی که بدایع نکات و اسرار زبان رمز و ایما توانند فهمید ممتور نبوت که ظهور این لطیفه بشارت بخش که بتلقین ملهم غیب رخ نموده اشارت است بلکه این پیشوای سلاطین اولی الامر و مقتدای خواتین ذری القدر برگزیده و پسندیده خالق بیچون و بکمال حقیقت و حقانیت مستحق خلافت ربیع مسکون امت و خلائق را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت جتیمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او فرض عین و منتج سعادت دارین امت و میرجعفر خراسانی که در فن تاریخ گوئی سرآمد اهل زمان و از ثنا خوانان این دولت دیر پایان است (شهنشاه فلک اورنگ) تاریخ وقوع این عطیه شگرف یافته و دیگر از نکته منجان انجمن معنی •

• ع •

سزوار سریر پادشاهی

گفته اصید که تا چتر زر نگار - پهر برین بر فراز اورنگ زمین حایه گشرد مهر عالم کبر را تاچ فیروزی و افسر جهان افروزی بر سر امت سریر جهانبانی و دیهیم گیتی ستانی را از وجود این بادشاه حق آگاه دین پرور عدل گستر زیب و فرو بخت بلند و اقبال عدو بندش در تسخیر جهان هم طالع خورشید انور باد بالجمله از انجا که لوازم و مقدمات این جشن ارجمند و جلوس سعادت پیوند را خدیو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گذارش یافت قرار داده اکثر مراتب و مراحمی که لازمه سریر آرائی اجمت بجلوس نانی حواله نموده بودند درین جلوس میمنت قرین خطبه و بیگه و تعیین

(۱۵۶)

لقب اشرف بعمل نیارده موقوف داشتند و امرای نامدار و نویسندگان عالیقدر نیز چون وقت را آن وسعت نبود که پیشکشهای لایق نمایان که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان باشد تهیه و سرانجام تواند نمود بمقتضای وقت هریک نذری در خور حال گذارانیده سامان پیشکش بهنگام فرصت که خاطر از مهم اعمالی پرداخته آید و گلشن ملک و دولت از خار عذاب اهل نساد به پیراید قرار دادند و شهنشاه ابر کعب در آن نوال دست مکرمت از آستین انصال بر آورده هریک از بادشاهزاده‌های والا قدر عالی نژاد و ملازمان عتیقه سپهر بنیاد را در خور منزلت و مرتبت کامیاب موهبتی و مشمول مرحمتی ساختند از انجمله رخشنده اختر برج سلطنت فرورزنده گوهر درج خلافت بادشاه زاده والا قدر خجسته شبنم محمد معظم را که در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر نیل با صافه نیل و ده مراسم از طوبله خاصه نواختند و غره جبین دولت و اقبال طراز آستین ابهت و جلال بادشاه زاده ارجمند سعادت توأم محمد اعظم را که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب ده هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان طوغ و آفتاب کبر و ده کدهکی الماس گران بها و برخی جواهر گران بها و ده مراسم از طوبله خاصه پایله قدر امراختند و خلعت خاص و ده مراسم برای مہین شعبه دوحه حشمت و نامداری گزین داره نخل ابهت و کلکاری بادشاه زاده والا نژاد محمد سلطان را که در مستقر الخلفه اکبر آباد بودند فرستادند و زده فدویان شیخ میر بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر فول و ده مراسم از انجمله یکی با زمین و

(۱۵۷)

هزار طلا و از اصل و اضافه بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار حواری
 دو اسب و سه اسب مشمول الطائف شاهنشاهانه گردید و راجه جیمنگه
 بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و دو اسب یکی با زین
 و هزار طلا و عمده السلطانده جعفر خان بعزایت خلعت خاصه و
 باضافه هزاری هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار حواری دو اسب
 و سه اسب و دلیر خان بعزایت خلعت و فیل بااراده فیل و
 ذوالفقار خان و اسلامخان که در معتقر الخلفه اکبر آباد بودند هریک
 باضافه هزاری هزار سوار بمنصب پنج هزاری سه هزار حواری و کتور
 رام سنگه باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار حواری
 و سیدانخان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و
 پانصدی دو هزار و پانصد حواری و نامدار خان باضافه پانصدی
 پانصد حواری بمنصب سه هزاری دو هزار حواری و محمد امین خان
 میربخشی بمرحمت یکتا زنجیر فیل و مرتضی خان بعطای شمشیر
 و جمدهر مینا کار و اسب با ساز طلا و راجه رای سنگه سیمودیه
 بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع با عاقه مروراید و اسد خان بخششی
 دوم بعزایت یکا زنجیر فیل و هوشدار خان بعزایت نقاره و اسب
 با ساز طلا و صف شکنخان بمرحمت فیل و اسب با ساز طلا مر بلند
 گردیدند و اصالتخان بعزایت خلعت و یکتا زنجیر فیل و انعام
 بیعت هزار روپیه و باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو
 هزار و پانصد سوار مورد نوازش گشته رخصت دکن یافت که
 در خدمت بادشاهزاده ارجمند والا گوهر محمد اکبر بوده هنگامی
 که به موجب یرایغ معلی آن نو پاوه گلستان سلطنت با ثمرات

(۱۵۸)

ریاض عفت و ابهت و حائر پردگیان مرادق عظمت از دولت آناه
 عازم سدۀ سپهر بنیاد گردند همراه بوده لوازم خدمت بتقدیم رساند
 و مالوجی بعطای خلعت و اسب با زین و ساز طلا مباحی شده
 بفوج امیر الامرا که بر سر راه سلیمان بی شکوه تعیین یافته بود
 مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر بعنایت خلعت و اسب
 و خطاب امیر خانی مورد التفات گشته بقلمه داری دار الخانقہ
 معین شد و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان که بغابر
 بعض احباب و دوامی از منصب معزول شده بود بعنایت خلعت و
 مالیکانه می هزار روپیہ مورد عنایت و رعایت گردید چون بعرض
 اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیہ گوشه نشینی دارد بمالیکانه
 شصت هزار روپیہ کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اطاق
 حضرت از منصب معزول گشته بود بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
 سوار صرفراز شده بفوجداری سرکار بهرایج که قبل ازین بمعتقد خان
 متعلق بود تعیین یافت و میر سلطان حسین ولد اصالتخان مرحوم
 بخطاب انتخارخانی و میر ابراهیم حسین برادرش بخطاب ملتفتخانی
 و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد
 میلاد خان بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب
 قابلقانی و انعام چهار هزار روپیہ چهار امتیاز افزوختند و مانسنگه
 ولد راجه روپ سنگه راتهور که پدرش چندنیچه گذارش یافته در جنگ
 هارا بی شکوه مصدر جهالت و جرات گشته متهورانه نقد جان
 در پاخته بود بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار مشمول فضل
 و کرم شد و بعبارتی از مدهای بارگه خلعت و بندهای عتبه

(۱۵۹)

سلطنت باضافهٔ مفاصیب و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب سه لک روپیه از خزانهٔ احسان و مکرمت خسروانه بچندی از امرا و برخی دیگر از بدها انعام شد و انعام سه هزار روپیه باریاب نغمه و سرود عنایت گردید و در روز این جشن دل افروز حکم معلی بمنقصدیان و عملاً پیشخانه صادر شد که سوادق اقبال بجانب پنجاب بیرون زند و تا ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی قرین بخت ارجمند در سرا بمقتان فرودس مانند اعزباد که بوقوع این عطیهٔ عظمی و شرافت این لطیفهٔ کبری هرگل زمینش صد ناز بر مهر برین داشت پسر بزرده حریر آرای دولت و کامرانی و زینت انزای اورنگ جهان بلنی بودند *

تعیین فوجی تازه از مساکر نصرت پزوه

بجهت سد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمدة السلطنة امیر الامرا با ادواج نصرت پزوه چنانچه گذارش یافت معین شده بود که بهر درار رفته نگذارد که آن بیبهره جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید لیکن از آنجا که آئین در پینی و محرم اندیشی است رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا فرمود که فوجی دیگر نیز از جنود ظفر پناه بجهت سد راه او رخصت فرماید که درین زدی آب چون بوده اگر آن اداره دشت ادبار بالفرض از جای محال عبور از آب گنگ باید در گذشتن آب چون سد راه پیش شوند و از آن جانب امیر الامرا با آن لشکرها

(۱۹۰)

و ازین طرف این جیش نصرت پیرا بدفع و استیصال او پردازند
بنابراین شیخ میر را با دایر خان و صف شکنخان و برخی از اهل
توپ خانه و دیگر مبارزان نصرت نشان مقل زندوله خان و میر صالح
داماد شاه نواز خان و دلیر ولد بهادر خان روهیله چهارم ذی قعدة
بجهت کفایت این مهم تعیین فرمودند و از کومکیان این عسکر
منصور زندوله خان بمرحمت فیل و جمعی بعطای خلعت و چذدی
بعنایت اسپ نوازش یافتند •

نهضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد ببراستن آن ناحیت از خار وجود دارا بيشکوه بدم آب

چون خاطر جهان پیرا از نظم و پرداخت بعض امور سلطنت
و تعیین عساکر نصرت اثر به کفایت مهم سلیمان بی شکوه فراغت
پذیرفت و اوزنگ فرمان روانی از جلوس همایون زب و فریافته
جهان افسرده و عالم برهم خورده رونق و انتظام از سر گرفت
عزیمت توجه پنجاب که بذابرتند دارا بی شکوه مرکز خاطر قدسی
مآثر شده بود و تاخیر دران مغانی قانون تدبیری مینمود پیش نهاد
همت پادشاهانه گشته دگر باره نصیم ظفر شمیم نهضت و اهتزاز
بر پرچم رایات نصرت طراز وزید و موکب جهان نورد هنوز گرد
سفر و غبار تعب نیفشانده بمزم یساق جنبش گزید • نظم •
نمد زین لشکر کشان تر هنوز • عرق فاگ اسپان لافر هنوز
نیا موده از بار جبه تنی • نرسنه هم از رنج ره توسنی
و هفتم ذی قعدة مطابق هفتمهم امر داد تریب بصبح که وقت

(۱۶۱)

ظهور انوار فیض آسمانی و محل و رود انظار رحمت ربانی امت
 فرا زندگ لوی کشور ستانی پای عزیمت در رکاب دولت گذاشته
 از باغ اعزاز یاد نهضت فرمودند و نواهی سرای نریله مضرب خیم
 اقبال گشت درین منزل میان تخان که نظم مهمات دار الخلافة
 بدستور سابق بار تفویض یافته بود بعنایت خلعت و اسپ و
 دانشمند خان که در آن هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
 و انعام بیست هزار روپیه و جان و فرای که ضمیمه کومکدان دار
 الخلافة گشته بود بعنایت خلعت و پانصد سوار بمنصب
 چهار هزاری در هزار و پانصد سوار و خواجه عبد الوهاب بییدی
 و محمد صالح کرمانی دیوان بیوتات آفرکز خلعت و جهان بانی
 و روح الله دیوان آنجا و لطف الله واد سعد الله خان مرحوم بمطام
 خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و سید فیروز رستمخانی
 از نوکران دارابیشکوه بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصدی
 در صد سوار چهره افتخار برانبروخت و میر ابو الحسن ملازم ناشجاع
 که قبل ازین در دربار جهان مدار بشغل وکالت او قیدام داشت درین
 ایام برهدیری طالع اختیار بندگی آسمان سلطنت سرمایه سعادت
 ساخته بود بمرحمت خلعت و اسپ و منصب هزاری در صد
 سوار سر بلند شد و هزار خان و پسر دایخان هر ایک بانعام پنج هزار
 روپیه و دکناته سنگه را تهور بانعام صد هزار روپیه کامیاب عنایت
 شهنشاهانه گردیدند و سید انوار از اصل و اضافه بمنصب هزاری
 هفتصد سوار مباحی گشته باوجوداری سرکار خیر آباد خلعت سرفرازی
 پوشید و فضل الله خان مهین خان مذکور که در سالک کومکدان پدر

(۱۹۲)

منتظم گشته بود و متصدیان و کومکبان آن مرکز خلافت و جهانبانی
 بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و روز دیگر سوکب
 ظفر اثر کوچ کرده سه کرده طی نموده درین روز عمدة السلطنة
 جعفر خان که صوبه داری مالوه باو سفوض گشته بود یکهزار سوار
 از تیانش دواسپه و سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه
 شش هزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه و سه
 اسپه باشد و رعایت خلعت خاص و فیل داماد فیل و جمده هر
 صرع و شمشیر خامه و در سر اسپ از آنجمله یکی بازین و سار طلا
 مشمول مراسم شهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و نامدار
 خان مهین خلف او رعایت خلعت و اسپ و نقاره و محمد کاسکار
 برادر خوردش بمرحمت خلعت سپاهی گشته با پدر مرخص شدند
 و نوازش خان بقوجداری مرکز مندور و همراهت حصار آن نوازش
 یافت و ابرج خان و دستم برادر او در خاک کومکبان صوبه مالوه
 مذساک گردیدند و محمد بدیع و د خسرو بن ند محمد خان که
 بقایر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود به عطای
 خلعت و مالذانه سی هزار روپیه کامیاب رعایت و رعایت گشته
 بدار الخلافت مرخص شد که اینجا بوده بدعا گوئی دولت قاهره قیام نماید
 و سوکب گرمون مآثر به شش کوچ متواتر چهاردهم ظل اقبال
 بر سواهی قصبه کوزال افکند و خدیو جهان همه جا شکار کتان و
 صید افکنان راه نصرت و ظفر می پیموندند و هر روز تا رسیدن

(۲ ن) از تیانش

(۱۷۳)

بمنزله حشمت و جاه نیله کار و آهوی بصیار شکار میفرمودند
و درین ایام سیفخان بمرحمت اسپ و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و هفتصد سوار و مهیج داس را تهور باضافه پانصدی
صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار از اصل و اضافه و
عبد الحمید بیجاپوری بمنصب هزار و چهار صد سوار و حسن بیگ از
کومکین دکن بمنصب هزار و هفتصد سوار و سیف بیجاپوری
بمنصب هزار و ششصد سوار و میر ابراهیم میرتوزک بمنصب
هزار و چهار صد سوار و قباد بیگ بمنصب هزار و دو صد سوار
سر بلند گردیدند و میر محمد مراد بحراست قلعه چاندر و خطاب
مید محمد خانی و عنایت خلعت و اسپ و ذوالفقار خان بمرحمت
شمسیر با ساز مینا کار نوازش یافتند و چنپت بندیده بعنایت فیض
و پر بهتراج بهائی بعطای خلعت مباحی گشته بفوج خلیل الله خان
مرخص شدند و میر مهدی یزدی که میر سامان مراد بخش بود
بمنصب هزار و دو صد سوار سرفراز شده در سگ بندهای درگاه آسمان
جاه انتظام یافت و چون راه راست از کرنال گذشته بسبب کثرت آب
و فورگل ولای قابل عبور موکب جهان پده نبود رای عالم آرای گیتی
خدایو کشور کشائی بران قرار گرفت که بسمت یمین شاهراه که گل و لاله
آذراکتر نشان میدادند میل کرده ازان راه به برگنده روهر که بر قنار آب
متلج است توجه نمایند و دران موضع تدبیر عبور آب مذکور فرمایند
بنابرین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت
قصبه اندری منحرف شده کوچ بر کوچ منوجه روهر گردید و در
عرض این ایام فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

(۱۹۳)

بگذار آب سنج بسیاری از بندهای عتبه خلافت که در جهن
جلوس مبارک بسبب ضیق وقت و قلت فرصت پرتو لطف و
انضال گیتی خدیو دریا نوال بساحت احوال آنها فتانده بود
کامیاب مراحم شهنشاهانه گردیدند و بعد از طی سه مرحله از کرنال
عرضداشت بهادر خان مشتمل بر مرزده عبور موکب منصور از آب
سنج که باین زودی و سهولت فوق تصور همگان و دور از خیال
ظاهر بنیان بود رسیده بشارت نصرت و پیروزی اربابی سلطنت
بینوال رسانید و نیزنگ سازی اقبال این دست پرورد لطف
ذوالجلال بتازگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت
این فتح آسمانی آنکه خانمذکور که قبل از خلیل الله خان از پیشگاه
خلافت بدعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شنید که آن
فتنه پزوه دارا حان را که در گذر تلون بود اهدام و استحکام آنروی
آب و -رداری و کارفرمائی جنود آن خسران مآب بار تعلق
داشت بذابو بعضی مطالب بلاهور طلبیده است از روی مصلحت
بیعی و کار طلبی عزیمت نمود که درین وقت خود را بگذار آب
رسانیده فرصت کار از دست نگذارد و بهر نوع که باشد گذشتن از
دریا همت گمارد و چون جمعیت مخالفان بیشتر در گذر تلون بود
عبور عساکر گردون مآثر دران موعه متعذر می نمود بدلاست
زمینداران و مشورت رای صائب برجذاج تعجیل بگذر روهر که
بر دست راحت تلون بحمت بالای آبست شتافته در صد گذشتن
از دریا شد و از کشتیهایی همراه که بموجب فرمان همایون
منصوبان نواره مرانجام داده برعراپها از دارالخلافت شاهجهان

(۱۹۵)

آباد آورده بودند و از سفارشی که بسمی و تفحص بندهای درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بیعت و پنج منزل کشتی آماده ساخته در کمین انتها از فرصت بود تا آنکه به نیروی توفیق و یاروی همت شب شانزدهم ذی قعدة عزیمت عبور مصمم نموده بوسیدن خلیل الله خان و لشکری که با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عین دقایق مهین کارهای و تکیه بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاہ دشمن گداز کرده نریب هشتصد کس از همراهان خود که هر یک نهنگ دریایی نصرت و ظفر بود بران کشتیها نشانده یه پاس از شب مذکور مانده بآن طرف آب روان نمود آن شہامت مدشان دریا دل زورق همت در بحر توکل انگذنه آنوقت شب بی توقف و درنگ بمزم جنگ از آب گذشتند و از کشتیها فرو بردند و تریخانہ که همراه داشتند پیش رو کرده بطرف مخالفان که از پنڈے غفلت و بیخبری مصداق کریمه لَحَمَّ اللَّهِ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ ابْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ [بودند روان گشتند و بسطوت و صولت بحر زخار که هنگام مد آب خود را بر ساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند آن گروه باطل پزوه ازین تیز دستی اقبال که فوق تصور و خیال آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیاوردند و عنان استقلال از کف گسسته رهگرایی دادی فرار گردیدند و مجاهدان کارطلب پیکار جو کلمیاب نصرت و قرین آبرو دران روی آب مورچال بسته بجای مخدولان نشستند و چون گریختگان بتلون رحیده بمقهوران آنجا پیوستند آنها را نیز با اجتماع این خبر رعب اثر

(۱۶۶)

های همت سست گشته نیروی قرار و استقامت نمازند و از کفر
 مذکور برخاسته روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که جابجا
 در گذرها بودند بآن‌ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده
 حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشتند و خلیل الله خان که بعد از
 بهادر خان از پیشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذی‌قعدة
 یکپاس شب گذشته نزدیک سرای رای رایان که در منزل بالای
 مهرند امت خبر گذشتن بهادر خان از دریا شنیده بمجرد اجتماع
 این مزده بیعت افزا ازان منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر
 بررهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب
 گذراندند و متممات این احوال و لواحق این موانع فیروزی مآل
 عنقریب سمت گذارش خواهد یافت و هم درین اوقات نصرت
 سمات بعرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه که در این طرف آب
 گنگ برابر هر دو در نزول ادبار نموده در صد تدبیر عبور از آب
 مذکور بود چون از وصول عساکر ظفر مآب بگذار آب راه مفر مسدود
 دید و تاب مقاومت جزود فاهمه از اندازه طانفت و توانائی خویش
 افزون بامت ناچار متوسل زمیندار سری بگر شده بکوهستان ولایت
 او در آمد و بهزاران خسران و ناکامی و نکبت و بد سرانجامی دران
 شعب کفر و ضلال و پبغوانه ابداد و نکال که نمونه است از درکات
 مفر مفر گزید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد شد
 و درین ایام ارحی برادر راناراج منکه که بهمراهی پسرش برای
 ادای مراسم تهنیت آمده بود بمطای خلعت و جمدهر مرصع
 باعلاقه مرورید و احسب بازین و ساز طه مجاهی گشته رخصت آن

(۱۶۷)

طرف بانست و فرمان عاطفت عنوان با خلعت فاخره و فیل باساده
 قبل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملازم شجاع که آن بی بهره
 جوهر اقبال او را از بلگاله با نامه معینی بر مراسم تهنیت و فتوحات
 و مشعر باظهار مراتب خات و مواخات بجناب والا فرستاده بود
 جبه سالی سده صعلی گشته بعنایت خلعت و اسپی و علم
 و نقاره و اضافه منصب مشمول نوازش گردید و غصنفرخان
 بفوجداری میان در آب از تغذیر فدائینخان معین گشته بعطای علم
 و خلعت و اسپی و اضافه منصب سرفراز شد بدست و یکم ماه
 مذکور شیخ میر و دلیرخان و صف شکنخان با سائر همراهان که
 بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سری نگر از کنار آب
 چون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیوسته شرف استیلام عقبه
 خلافت دریافتند و برلیغ جهان مطاع بنفاد پیوست که عمده السلطنه
 امیرالامرا از کنار آب گنگ برخاسته بمستقر الخلافه اکبر آباد شتابد
 و تا معاودت موکب جاه و جلال ازین یساق نصرت مأل در خدمت
 بامشاهزاده عالیقدر فرخ خصال محمد سلطان بنظم مهمات آن مرکز
 حشمت و جهانبانی قیام نماید و فدائی خان و حائر امرا و لشکری
 که بلا معین بود بموکب ظفر قریب پیوندند و چون سر رشته سخن
 در طی این فهرست حریده مفاخر و معالی باینجا رسید ذکر شسته
 از حال سلیمان بی شکوه بعد از هزیمت یافتن بدر نگوهینده سیرش
 تا در آمدن او بکوهستان سری نگر ناگزیر ضبط وقایع مینماید و
 کذک حقایق نگار چنین پرده از جمال بیان میکشاید که آن چاهل
 ادبار فرجام که راجه جیسنگ و دلیرخان و دیگر سرداران و امرای

(۱۹۸)

بادشاهی از پنده بتعجیل می آمد بازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم
 آن محاربه عساکر گردون متأثر با دارا بی شکوه رزی داده بود سه
 منزل از آله آباد گذشته در نواحی موضع کوره^۲ خبر انهزام پدر
 فتنه گر خویش شنید و بخت فرمان حضرت اعلی و پس
 ازان نوشته دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرایی و قتال
 و کیفیت نصرت و فیروزگی جنود انبال بود باز رسیدند بر صورت
 حال آگهی یافت و این خبر رعب اثر دران لشکر شائع شده
 سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت حضرت اعلی چون تا آن وقت
 هنوز بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلافت راه نبرده متوجه
 اصلاح حال و خامت مآل دارا بی شکوه بودند و باغواهی آن فتنه
 پزوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او باین باطل
 بیجوهر نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر ابر خود عازم دهلی
 شده خود را یاد رساند و از سرداران و عساکر بادشاهی هرکه خواهد
 با وفات نماید و دارا بی شکوه نیز بهمین مضمون رقیمه باو نوشته
 بود استمالکنامها باصرا و اعیان لشکر بادشاهی مبنی بر تکلیف
 و وفات و همراهی او فرستاده بود آن ناذابل دولت و انبال بعد
 از اطلاع برین حال مراسیم و مضطرب شد و عیان ثبات و استقلال
 از کف همت فروهشته در چاره کار و تدبیر امر خویش متحیر
 گردید و همان روز راجه جیسنگه را طلبیده با او نکش کرد راجه
 بمقتضای [الْمُسْتَشَارُ مَوْتَمِنٌ] گفت که صلاح درین است که با پناه

(۱۹۹)

همراه بلا توقف و احوال بصوب دهلی شتافته خود را به پدر زمانی
 و اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه بانه آباد مراجعت نموده تا
 حال پدرت معلوم شود آنجا بسر بری و چندانکه سلیمان بی شکوه
 او را تکلیف رفاقت نمود از آنجا که عقل مصلحت بین و خرد صواب
 گزین داشت باسحاح آن جاهل بلیحاصل سرشته صلاح اندیشی از کف
 نداده راضی بهمراهی او نگشت و از فهمیدگی و نیک سرانجامی جواب
 صریح داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلافت پناه میروم و بمنزل
 خود آمده دیگر پیش او نرفتم و آن حیدران و رطبه سرگشتگی روز
 دوم ورود اینخبر از کمال حدوت زدگی مقام کرده که باز با مردم گنگاش
 نموده کار خود را چاره درست اندیشد و درین روز دلیر خان را
 طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر
 خان این رای نمود که به اله آباد مراجعت نماید و از آب گنگاش
 عبور نموده بشاهجهانپور که آباد کرده بهادر خان و وطن افغان است
 برود و آنجا لشکر و سپاه از اقوام افغان و غیر آن فراهم آورده آنچه
 صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و مرافقت و موافقت خود
 باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر بصواب دیدمن
 عمل کلی رفاقت و همراهی میکنم سلیمان بی شکوه قبول این گنگاش
 نموده بغیرین مصلحت مست بذباد قرار داد که روز دیگر کوچ
 کرده باتفاق دلیر خان بصمت اله آباد رود راجه جیمهنگه چون برین
 معنی آگهی یافت و دانست که دلیر خان از خامی و بی تجربگی
 سو خود را از زیان نشداخته نرد تدبیر غلط باخته است بمقتضای
 دوستی و صودتی که با او داشت با بلاغ نصائح دوستانه و تذکیر

(۱۷۰)

مقدمت عاتقانه خان مذکور را ازین اراده ناسد که جز خانه خرابی او و قبیله اش حاصلی نداشت باز آورد و در عزیمت آمدن بمثبته اقبال که منتج صلاح حال و سرمایه حصول آمال او بود با خود متفق و همدامتان حالت و صباح آن که سایمان بی شکوه بغایر قرار داد روز پیش ازان منزل کوچ کرده عزم مراجعت به اله اباد نمود دلیر خان تمهید معذرت نموده با راجه جیستگه در همان منزل ماند و همچنین جمیع بندهای پادشاهی ترک همراهی گزیده کوچ نکردند و جمعی کثیر از نوکران جدید او و پدرش که هنگام رفتن به پتفه در اثنای آن مهم نوکر شده بودند و اوطان آنها دران سمت بود باستماع این خبر متفرق گشتند حلیمان بی شکوه بعد از وقوع ایلتحال خواست که با جمعی که همراه او مانده بودند بسمت دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمده دارا بی شکوه بود و او را اتالیق آن بیدوات برگشته اختر و صاحب اختیار لشکر ساخته بنای تدبیر آن مهم بر رای و رویت او گذاشته بود تجویز این اراده نموده عنان عزیمتش بصوب معاودت اله اباد تاقت ناچار آن سر گشته تیده ادبار با باقی بیگ مذکور و سید صلابتخان بارهه که او نیز از عمدها و پروردهای دارا بی شکوه بود و قریب شش هزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به اله اباد رفته مدت هفت روز انجا قرین حیرت و دهشت و مرگشتگی اقامت داشت و هر روز با جمعی مصلحت و کنکاش کرده از سراسیمگی و وحشت زدگی هر دم نقش تدبیر بر اوج خاطر می نکشت و هر نفس بنای عزیمت بر عواب

(۱۷۱)

دید کسی میخواست و هر طایفه از همراهانش مصلحتی می
اندیشیدند و هر فرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که
در آله آباد رحل اقامت افکند و آنحدود را با پتله در تحت ضبط
آورده امباب خود سری و فتنه پروری سرانجام کند و برخی صلاح
درین میدیدند که به پتله رفته طرح صلح و الفت باشجاع اندازد
و باتفاق و اعتضاد او هنگامه عورش و نساد گرم سازد و جمعی
از مادات باره که عمدهای دارا بی شکوه و متوطن میان در آب
بودند میگفتند که باید که بسمت چاند پور و ندینه (؟) رفته در آن
حدود از آب گذشت و در نواحی بوریه و مهارنپور از آب چون عبور
کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو و کنکاش بسیار و
اختلاف آرای و انکار سلیمان بی شکوه این رای را پیشنهاد
بدان عزیزمت زدند اموال و کلخانجات و برخی از پردگیان خویش
در قلعه آله آباد که از حصون رمینه و قلعه حصینه این مملکت
گیهان فسحت است گذاشته حید قاصم باره را که یکی از نوکران
عمده دارا بی شکوه بود و قبل ازین نیز از قبل او بحکومت آنصوبه
قیام داشت بحفظ و حراست قلعه مذکورگماشته از گنگ عبور نمود
و از انطرف آب مرادیمه و از طی مراحل ادبار نموده گامی بنامی
میزد و نمی دانست که بکجا منتهی خواهد شد و در هر منزل
جمعی از نوکران او پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز ملک
شوکت و جمیعتش از هم می پاشید و مواد تفرقه و پریشانی
تزیار می یافت تا آنکه از لکنو گذشته به پرگنه ندینه که باقطاع
پرده آرای بودج عزت مدر نشین مشکوی ایبهت ملکه تنزه نقاب

(۱۷۲)

قدیمی احتیاجات بیگم صاحب تعلق داشت رسید و چون شنید که مبلغی از سرکار ایشان که از برگنه مذکور بنحیث حاصل رسیده بود آنجا موجود است کسان فرستاد که تجسس و تحقیق کرده آنرا از کروری آنجا بوصول رسانند کروری از یلمعنی خبر یافته در خانه خود متحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مهیای ممانعت و ممانعت گشت آن ناقص خرد محافظت پرور بعد از اطلاع بر ابا و امتناع او از دادن زر لشکریاترا فرمود که سوار شده خانه او را قبل کردند و بیورش نموده بر سراهل و میانش ریختند و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش را امیر ساختند و دست تعدی و تطاول بمال و ناموس او و دیگر مکنه و مردم آن برگنه دراز کرده باحر و نهیب برداشتند و باین عنوان زیاد بر مبلغ دو لک روپیه از مال سرکار نواب ملیده و غیر آن بدست آورد و کروری مذکور را مقید ساخته بکسان خود سپرد و در خلال این اوقات سید ملا بنخان پاره که در سلك همراهان او بود چون از ناصیه حال آن صورت معنی بطلان رقم بیدرستی و حذلالت خوانده در بیادست که بوی خیر از اوضاعش نمی آید بصواب دید رای مائب از جدا شده طریق مفارقت گزید و از سعادت منشی و نیک سرانجامی احرام طوف کعبه اقبال بسته عازم درگاه خلافت پناه گردید جملا آنجاهل بیحاصل تارحیدن به ندیده چون در هر رهگذری که قصد گذشتن از دریای گنگ میگرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف میبردند و هیچ جا صیال عبور نمی یافت از ندیده عازم پیش شد بقصد اینکه در برابر هر دو باعانت زمینداران آن بوم و بر-

(۱۷۳)

و معاونت مرزبان سری نگر - شاید از گنگ عبور نماید و از برابر مراد آباد گذشته بسرزمین چاندی که محاذی هر دو دار و متصل بسرحد ولایت سری نگر است رسیده در صدد گذشتن از آب شود و بهوانیداس دیوان بیوتات خود را که قبل ازین از جانب دارا بی شکوه پیش زمیندار سرینگر رفته محرک سلسله ارتباط فیما بین شده بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع داشت با بعض رعایت اشیا نزد مرزبان مذکور فرستاده از دست تعانت و اهتمام در سرانجام کشتی و گذشتن از آب نمود و چند روزی آنجا رحل اقامت افکنده انتظار و صول خبر و جواب میکشید درین اثنا عمدة السلطنة امیر الامرا فدائی خان و سایر عساکر گردون متأثر که از دار الخلافت شاهجهان آباد بجهت مدد راه او تعیین یافته بودند بآن روی آب رسیده در سراسر چاندی که محل اقامت او بود نزول نمودند و خیم و اعلام مواکب ظفر فرجام و آثار و علامات جنود نصرت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شده آن رسیده بخت آیره ایام از مشاهده سیاهی لشکر فیروزی اثر روز سیاه و حال تباه خود معاینه کرد و چون دانست که تاب ثبات و مقاومت از حوصله طاقت او افزون و طریق وصول به مطلوب از طریق عقل و رای بیرون است و اگر بعد ازین توقف گزیند و چندی دیگر در چاندی بنشیند عنقریب امواج نصرت مآب از آب گذشته خاک ادبار بر فرق روزگارش خواهند ریخت لاجرم مغلوب جنود یاس و ناکامی گشته دل بر فرار نهاد و کوه سری نگر را مامن و مقر خویش اندیشیده قرار توصل و التجا بمرزبان آن سرزمین داد و از چاندی

(۱۷۴)

کوچ کرده به گانه تال که مرحد ولایت سوری نگر و پنج گروهی آن صحت رفته منزل گزید مردم زمیندار مذکور که بعد از رسیدن بهوانیداس آنها را فرستاده بود آنجا رسیده بار بر خوردند و آن رهگرایی وادی حیرت و سرگشتگی را رهنمون طریق آوراگی شده بکوهستان در آوردند و چون بیچاره منزل سری نگر رسید سرزبان آنجا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من جای مختصری است و گنجایش لشکری که با شما است نداره و معینا راه عبور اسب و فیل و دیگر دراب نیست اگر میل بودن اینجا دارید سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران بسری نگر آید و درین وقت باقی بیگ مخاطب به بهادر خان چون بعد از برآمدن از آله آباد بیمار شده کوفت مهلکی داشت و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقه داخل اموات بود از رخصت گرفته جدا شد و چون از میان کوهستان بر آمد جان بقا پش ارواح سپرد و از کارهای ناصوابی که از حلیمان بی شکوه واقع شد این بود که کروری برگرفته ندینه را که سیدی مظلوم بیگناه با قید و زنجیر همراه بود چنانچه سبق ذکر یافت دستخوش انواع ظلم و تعدی و مورد هتک عرض و ناموس گشته بود درین کوهستان باغواهی بعض مردم غرض پیشه و فتوای خرد ناتص اندیشه بیجا و ناحق بقتل رسانید و از در بال آن ضمیمه خزی و نکال خود گردانید القصه بعد از هفت و هشت روز اقامت دران پیغوله خمول و ادبار که کنکاش و مشورت در چاره کار مینمود و در ارتکب عزیمت سرینگر بعنوانی که سرزبان آنجا میگفت متفکر و متردد بود چون نوکران

(۱۷۵)

دارا بی شکوه و مردم آن جاهل باطل پزوه که از بهبود حال و حسن
 مآلش نومید گشته خیریت خود در اختیار مفارقت و ترک وفاتت
 او میدیدند و اراده جدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
 زمیندار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
 اراده از قوه بفعل نمی توانستند آورد با یگدیگر متفق و همداستان
 شده چندین مصلحت دیدند که او را از عزیمت سری نگر باز داشته
 بلطائف حیل و حسن تدبیر ازان دیولاخ کفر و شعب ضلال برارند
 تا در زمین وسیع هندوستان بی مانعی و مزاحمی راه جدائی توانند
 همود لهذا عمدها و مرداران اتفاق کرده خاطر نشان او نمودند که
 رفتن سری نگر بعنوانی که مرزبان آن بوم و بر میگردد خلاف
 آئین حزم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر بادشاهی
 بسبب برخاستن ما از گذار گنگ و آمدن باین صوب از آب عبور
 نکرده ازان طرف دریا برخاستند و بالفعل کسی حد راه ندست
 ازینجا بهمان ره که آمده ایم برگشته بسمت اله اباد مراجعت کنم
 و بجهت مزید ترغیب و تحریک خطی از جانب سید قاسم قلعه
 دار اله آباد ساخته بار نمودند مضمونش آنکه شجاع با لشکری عظیم
 از بنگاه مذوجه اینصوب شده عذریب میرسد بهتر این است که
 شما هم برگشته به اله آباد آیدد و باهم اتفاق نموده آنچه صلاح حال
 و مرکز خاطر باشد بفعل آورید بذابراین مقدمات دور از کار آن
 برگشته روزگار فسخ عزیمت سری نگر و جزم اراده معارفت بصوب
 اله آباد نموده زمیندار آن کوهستان را عذر خواست و برخی از
 جواهر و مرصع آلات با یک زنجیر نیکل بار داده ازانجا براهی که

(۱۷۹)

آمده بود برگشت و چون به ندیده رسید مردمش که بجهت صلاح کار خود این توطئه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بینی و عاقبت گزینی شروع در جدائی کرده هر کسی بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پریشان شده پیش از هفصد حوار با او نماند و آنها نیز در فکر جدا شدن بودند چون آن سرگشته تیه نکال حال برین منوال دید و دانست که بخت و روزگار از برگشته وسعدت و اقبال از کارش رخ تافته و با آن جمع قلیل به اله آباد که وجه قصد او بودند می تواند رسید و آنها را نیز در رفاقت این عزیمت تا همه جا همراه نمی دید بتازگی مورد یاس و ناکامی و مغلوب و عیب و مراسیمگی گشت و از بر آمدن کوهستان پشیمان شده دیگر باره عزم رفتن سری نگر کرد بنابراین صواب دید صباح آن که کوچ نموده متوجه سمت کوه شد از مردم باقی مانده نیز اکثر مفارقت گزیده موای احد کشی و تاج نبتی و بهادر لوحانی و سید احمد برادر سید قاسم باره و محمد شاه کوکله او و معدودی که همگی قریب در صد حوار بودند از مردمش با او همراهی نکردند و برخی از کلر خانجات و نیاان و دوایش نیز مانند و آرزو هفت کرره طی کرده نزول ادبار نمود و قاسم خان که مراد آباد به تبول او مقور شده در آن تازگی بانجا رفته بود و بعد از بر آمدن آن بطلان پزوه از میدان کوه با سپاه خود بقصد گرفتن مرراه او متوجه ندیده گردیده چون خبر فرار آن سر گشته دشت ادبار دوم بار بجانب سری نگر شنید اینبار کرده نیم شبی که روزش او بجانب کوه فرار نموده بود به ندیده رسید و آنجا توقف و درنگ نکرده بدعاقب آن بد عاقبت روانه پیش گردید

(۱۷۷)

و حیدر شجاع‌تخان تهانه دار هر دربار و غضنفرخان فوجدار میدان
 دوآب که آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او از آب گنگ گذشته بودند
 متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شناختند چون آن بیدولت تیره
 اختر خبر تعاقب افواج قاهره شنید خائف و هراسان شده در کمال
 وحشت و اضطراب از جای که بود قصد فرار نمود و درین روز مجموع
 مردمی که تا اینجا همراهی کرده بودند چون حال او باین اختلال
 و نکالش بدین منوال دیدند از صواب اندیشی ترک رفاقت نموده
 راه مفارقت پیمودند و آن وحشی دشت حرمان و ناکلمی زوجه
 و چندمی از پردگیان و پاره از جواهر و مرصع آلات و اشرفی که دران
 صراحی‌میگی همراه توانست گرفت بر داشته با محمد شاه کوکله خود و هفده
 سوار دیگر رهگرایی وادی آوارگی گردید و بدالت چندمی از مردم
 زمیندار که بجهت رهبری همراه او بودند راه متعارف را گذاشته از
 بیراه متوجه سری نگر شد و بعد از چند روز بی‌پای کوه سری نگر رسیده
 زمیندار ضلالت پزوه او را بدالای کوه برد و در ولایت خود جای داد
 و سرانجام حالش در محل خود گزارش خواهد یافت *

چون مجملی از احوال آن برگشته روزگار و شمع
 از سرگذشت آن سرگشته دشت ادبار مرفوم خامه
 و فایع نگار گشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر
 مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده فرجام
 بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام مینماید
 آن رسیده بخت تیره ایام درازدهم شوال بظاهر دار السلطنة

(۱۷۸)

لاهور در باغ فیض بخش نزول ادبار نمود و چهاردهم ماه
 مذکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد هفدهم از آنجا
 بقلعه نقل کرده در عمارات بادشاهی بساط اقامت گسترده
 و هنگام فرار از مستقر اخلاء اکبراباد بسید غیرت خان که از
 قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت نوشته بود که پسرانجام لشکر
 و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف
 و حدود و نواحی آنصوبه وسیع لشکر خیز استمالت نامهای ملاحظت
 امیدز مبنی بر وعده رعایت و احسان فرستاده سپاه آن سرزبوم را از
 هر قوم و قبیله ترغیب بکری خود کرده بود و برای زمینداران و
 فوجداران و کومکیان پنجاب و ملتان و بهکرناتپه که مجموع باطعام
 او متعلق بود و همچنین لشکرهای سمت پشاور و کابل که
 مهابندخان بایالت و امارت آن قیام داشت خلعتها فرستاده مردم
 را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل
 شدن لاهور چون حوزانه عظمی از اموال سرکار خاصه شریفه بادشاهی
 بافور خانه و توپخانه و دیگر کارخانجات آنجا بود سمت اصراف
 و تمذیر کشوده ابواب داد و دهش بر روی همگان مفتوح داشت
 و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال ایترا خویش پرداخته همت بر تهیه
 اسباب تدارک و انتقام گماشت و چون بیدریغ زرهای وافر و منصب
 های عمده و اسپ و صلاح و خلعت بسیار بمردم میداد و بی ملاحظه
 لیاقت و شایستگی نوکران را بخطابهای نامناسب بدنام میکرد
 و واقعه طلبان هنگامه جو از همه سو رو باز کرده در معرض اندک
 فرصتی قریب بیست هزار سوار فراهم آمدند و از بندهای بادشاهی

(۱۷۹)

نیز جمعی از کوتاه بینی و طمع خام باستمالت و انعام فریفته شده بار گرویدند از آن جمله راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون بود که قبل از صف آرایی عساکر اقبال بآن خصوصت سگال در وقتی که بجهت تهیة جیش فتنه و فساد بتحریک آن سفاهت پرور فرمان اعلی حضرت بطلب جمیع امرا و سران لشکراز نزدیک و دور صادر شده بود او را نیز بمستقر الخلفه طلب داشته بودند و او بموجب آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده بچنگ فرسیدن و در مابین مرهند و دهلی بدو بر خورد و بملاطفت و ملامت بیش از بیش آن باطل اندیش مد راهش شده بامیده‌های خام و طمعهای ناتمام رفاقت او گزیده بلاهور برگشت و دیگر خنجر خان فوجدار بهره و خوشاب که بعد از رحیدن آن خسران مآب بد پنجاب فریفته انسون استمالت او شد و سود خود را از زیان ندانسته بمقتضای سفاهت و نادانی بار پیوست القصد در لاهور بواسطه و نور خزانه و زر و سامان جمعیت لشکر روز بروز مواد شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می افزود و این هوس دور از کار در دیگ پندار بخته بود که اگر یک چند از نهیب ورود عساکر بهرام صوات مهلت یابد ارتکاب جلوس بر سریر که شایستگی آن از عطا خانة تقدیر بار نداده بودند نموده اسم سلطنت بر خویش بنهد و در خلال این احوال همواره در اغوای و افلال عمدها و نوئینان بارگاد جلال کوشیده چنانچه عادت او بود خفیه استمالت نامهای غوایت آمیز فتنه انگیز بهریک میفرستاد و همچنین باسرای صوبجات و راجپوتانی که در اوطن خویش بودند خطوط شورش افزا مشتمل بر تحریک سرکشی و مخالفت

(۱۸۰)

باین برگزیده بارگاه الهی میفرست و بغیر جمعی که هنگام رفتن
 ببلور چنانچه گزارش یافت با دژ خان در کنار آب ستلج گذاشته
 بود بعد از وصول ببلور چهار پنج هزار سوار دیگر با توپ و بان بسیار
 و هائرا سباب توپخانه بکنار آن آب فرستاده بودند که گذر تلون را
 چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات خورشید
 تاب بصوب پنجاب بتازگی جمعی دیگر را نیز با سید عزت خان
 و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روهر فرستاده
 جا بجا در کنار آن آب لشکرها تعیین کرده بود از سبب ایام خذلان
 و ادبار که از مستقر الخلفه اکبرآباد رهگرای و ادبی فرار شد با ناشجاع
 که شکست خوردند چیش عناد و دل آزرده کین و انسا او بود هنوز
 خبر اختلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصالحه
 زده و حرف دوستی و التیام در میان آورده مکاتیب تزییر اسلوب
 مبذی بر کیفیت حالات و مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود
 و او را ترغیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی و سپه آرائی
 با این زیب آوردگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چون
 خود در پنجاب تهیه اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او نیز
 از بنگاله لوای عزیمت به اله آباد افرازد و مراتب عهد و موافقت
 سوگد بایمان در میان آورده که بعد از حصول سرام بر فرض محال و
 تصور خام ملک و مال با او بمسارات قسمت نماید چنانچه امسون
 کید و دریب آن فتنه اندیش بد سگال دران خصران مأل اثر کرده
 از زیاده سری و برگزیده اختیری پا از حد خویش پیش نهاد و
 سزای آن کردار نگوهیده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دیده

(۱۸۱)

ملک و مال و حشمت و اقبال بباد نفا و زوال داد همپندان که
در محل خویش رقم زده کلک موانع نگار خواهد گردید •

واذغرایب امور و طرفگیهای احوال

آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بظاهر در سر انجام اسباب جنگ و ستیز و هامن مقدمات
نبرد و پیکار میکوشید لیکن از آنجا که صدمه صوت جیوش قاهره
در دل دهشت زده او کار کرده باطنش مغلوب سلطان رعب و
هراس گشته بود و صحابه و مقابلت عساکر همایون از حوصله طاقت
خویش افزون میدید سرکوز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب
ملتان و قندهار بود و تهیه اسباب این عزیمت نیز از کشتی و بار
بردار و غیره آن میدنمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که
مرا تاب رزم و پیکار با خدیو نصرت شعل نیست و مرد نبرد آن
شهباز عرصه اقبال نیستم اگر دیگری با من طرف مبارزت و رزم
آزمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صف ارامی گشتم چون
اکثر مردم این معنی را تفرص نموده دریافته اند که آن بیجوهر باطل
جرات و دل درباخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواکب جاه و
جلال رایمت توجه باستبصالتش امر از بی اقدام بر حرب و کارزار
قدم یوالی فرار خواهد گذاشت پیوند امید از پر گرفته آهنگ
جدائی کردند چنانچه راجه راجر و پ که بخیالات فاسد و اندیشههای
واهی رفاقت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه ایات
عالیات به پیچاب چون دریانمت که بوی ثبات و استقلال از اوضاع

(۱۸۲)

ان بد مال نمی آید و منقریب رهگرایی وادی فرار خواهد شد و او با قبیله اش در عرصة قهر و عتاب خدیو مالک رقاب گشته موطن و مال و ناموسش بباد فنا خواهد رفت بیهانه اینکه بوطن رفته سرانجام - پناه و لشکر - و استمالت قلوب زمینداران آن بوم و بر نماید رخصت گرفته جدا شد و بنابر مصلحت پسر و وکیل خود را در لاهور پیش از گذاشت و بعد از چند روز پسر نیز بنابر موافقت که با پدر داشت نیم شبی از لاهور برآمده راه مفارقت پیمود و چون خلیل الله خان و بهادر خان با جنود قاهره چنانچه گذارش یافت برهمنونی الطاف الهی و مددگاری اقبال بیزوال حضرت شهنشاهی بسهولت و آسانی از آب حلیج عبور نمودند و ارا بدشکوه بعد از استماع این خبر سرداران و اعیان لشکر خود که از گذر تلون و دیگر گذرها برخاسته بودند نوشت که در سلطانه پور توقف نمایند و داد خان را که چندی قبل ازین چنانچه مذکور شد از گذر تلون نزد خویش طلبیده بود یا جوقی دیگر از لاهور بکنار آب بیداه فرستاده مقرر نمود که پس از رسیدن آنجا اگر مصلحت در گذشتن از آب و مجاریه باجنود ظفر مآب داند از آب بگذرد و بالمشکر آن طرف یکجا شده بمجاریه و مدانعه قیام نماید والا درین روی آب توقف نموده آن لشکرها را نیز باین طرف طلبد و حتی المقدور در ضبط و استحکام این روی آب کوشیده مستعد جدال و قتال باشد و او را لز حقیقت حال آگهی بخشد چون داد خان بر جناح سرعت و استعجال بگذر گویند وال رسیده کمابنبنی بر کیفیت و کمیت جنود مسعود اطلاع یافت و دانست که مقابله و مقاتله با محاکر